

## (1) ضرورت اتحاد همه نیروهای دمکرات و عرفی گرا حول يك برنامه حداقل

تا آستانه انقلاب، 56 ایران رکن اصلی سیاست امنیتی آمریکا را در منطقه خلیج فارس تشکیل می داد. پس از انقلاب، 56 ایران به عمده ترین خطر برای امنیت منطقه تبدیل گردید. به عبارت دیگر، موازنه قدرت منطقه، پس از وقوع انقلاب اسلامی به هم خورد. آغاز جنگ ایران و عراق (۱۹۸۰)، اشغال افغانستان توسط نیروهای ارتش سرخ (۱۹۸۰) و نیز تسخیر کویت توسط عراق (۱۹۹۰)، از زمره پی آمدهای سقوط رژیم شاه و از عواقب ناشی از برهم خوردن توازن قوا در منطقه محسوب می شوند. آمریکا که تحت منطبق «جنگ سرد» به شکل گیری اسلام سیاسی کمک فراوان کرده بود، به منظور سد کردن نفوذ بیشتر شوروی در منطقه خلیج فارس و نیز به منظور مهار جمهوری اسلامی ایران در صدور انقلاب، خود را پس از سقوط رژیم شاه به عراق نزدیک کرد. آمریکا در 1982 عراق را از لیست کشورهای حامی تروریسم خارج کرد و متعاقباً در سال 1984 روابط دیپلماتیک بین آمریکا و عراق برقرار گردید. گسترش روابط نظامی و اطلاعاتی بین دو کشور منجر به تضعیف جبهه ایران در جنگ با عراق شد. در دوره ورود ارتش ایران به خاک عراق، آمریکا عکس های ماهواره ای از تردد نیروهای نظامی ایران را در اختیار عراق می گذاشت که این امر نهایتاً ایران را وادار به قبول متارکه جنگ بدون تعهد عراق در پرداخت غرامت، نمود.

تنها ره آورد جنگ هشت ساله برای عراق، بقای يك ارتش قوی و با تجربه بود که در مقایسه با دیگر کشورهای عربی، از نقطه نظر نظامی، سرکردگی داشت. پس از ختم جنگ با ایران در سال 1988، صدام حسین هدف دیگری برگزید و در 1990 کشور کویت را به عراق ضمیمه کرد. این بار با لشگرکشی گسترده آمریکا به خلیج فارس، نیروهای متجاوزگر عراقی از کویت بیرون رانده شدند. پس از جنگ خلیج و آزادسازی کویت، آمریکا سیاست «مهار دوگانه» را، هم در مورد ایران و هم در مورد عراق، در طول دهه 90 میلادی در پیش گرفت.

با مداخله نظامی آمریکا در جنگ دوم خلیج؛ یعنی با برانداختن حکومت صدام حسین در سال 2003 موازنه قدرت یکبار دیگر، ولی این بار به سود آمریکا و متحدانش در منطقه، تغییر کرد. اینک حکومت جمهوری اسلامی می کوشد تا با خرابکاری در برقراری يك حکومت دمکراتیک و هم پیمان با آمریکا در عراق، مفری برای بقای رژیم ناروزآمد (آناکرونیسمی) خود بیابد.

همچنین جمهوری اسلامی ایران می کوشد تا با اخلال در روند مذاکرات صلح خاورمیانه، از ختم مداخلات دیرینه میان دو ملت فلسطین و اسرائیل جلوگیری به عمل آورد. این نهایت نابخردی حاکمان در ایران است که سودای رهبری جهان اسلام و صدور انقلاب اسلامی را همچنان جوشان در سر می پرورانند.

رژیم جمهوری اسلامی با پای گیری نظام دمکراسی در افغانستان و عراق عناد می ورزد؛ چرا که در چنان وضعیتی رژیم ولایت فقیه بیش از پیش در انتظار مردمان منطقه منزوی و ناکارآمدی آن بر مسلمانان برملا خواهد شد. از طرف دیگر، برپائی مجدد مراکز حوزوی در عتبات عراق به تضعیف قدرت آخوندیسم در ایران خواهد انجامید و رژیم فقاقت در ایران در آن صورت نمی تواند دیگر خود را رهبر بلامنازع جهان شیعه برشمرد.

هم اکنون شکاف ژرفی بین جبهه ائتلاف به رهبری آمریکا و دیگر کشورهای دمکرات در مورد عراق موجود است. در حال حاضر، کشورهای دمکرات و سازمان ملل متحد از تمامی توان بالقوه خود در جهت تأثیرگذاری مثبت و بهبود بخشیدن شرایط در عراق بعد از صدام حسین استفاده نمی کنند. این ناهماهنگی و چند صدائی ها، اما، در روند بازسازی و در فراگرد ایجاد يك عراق دمکرات، لائیک و توسعه یافته مرتفع خواهد شد.

منفی بافان و مخالفان جبهه ائتلاف در جنگ دوم خلیج مدعی اند که آمریکا در باتلاق عراق، همچون ویتنام، فرو خواهد ماند. در این مورد باید گفت که مقایسه عراق با ویتنام يك قیاس مع الفارق است. در شرایط «جنگ سرد»، آمریکا در جنوب ویتنام در صدد واپس زدن امواج فشار از جانب کمونیست ها بود که از ناحیه شمال برمی خاست. استراتژی آمریکا در آنجا، دلالت داشت بر سد کردن حوزه گسترش اتحاد جماهیر شوروی و مانعت در دامن گسترانیدن کمونیسم، اما استراتژی آمریکا امروز، حول برنامه دمکراتیزه کردن «خاورمیانه بزرگ» دور می زند.

هم اینک حوزه تعریف جدیدی بنام «خاورمیانه بزرگ» در حال شکل گیری است که در طرح جدید تمامی کشورهای مسلمان شمال آفریقا تا پاکستان و افغانستان در بر گرفته می شوند. کشورهای مغرب عربی در نوار

ساحل جنوبی دریای مدیترانه؛ یعنی لیبی، تونس، الجزایر، مراکش و موریتانی، در این طرح جدید برای توسعه دموکراسی و آزادی در منطقه قرار می گیرند.

کشورهای مهمی چون ترکیه، اسرائیل، مصر و ایران نیز در این حوزه جدید واقع شده اند. حل اختلافات و برقراری صلح بین دول فلسطین و اسرائیل یکی از ستون پایه های همکاری جدید آمریکا و اتحادیه اروپا را حول طرح جدید تشکیل می دهد. باید خاطر نشان شد که کشورهای حوزه دریای خزر در آسیای میانه نیز در تعریف جدید از «خاورمیانه بزرگ» گنجانیده شده اند.

آمریکا و متحدان اروپائی اش به این نتیجه رسیده اند که در شرایط جهانی شدن، جایی برای دیکتاتورها دیگر موجود نیست. گسترش هر چه بیشتر دموکراسی، تأمین آزادی های مدنی و اقتصادی و نیز برقراری حقوق بشر، بهترین رویکردی شمرده می شود که در چارچوب جهانگرایی جدید در مقابله با تروریسم، مهاجرت غیر قانونی و افراط گرایی های ایدئولوژیک پیشنهاد می شود. در این راستا، آزاد کردن افغانستان و عراق، آغازگر طلوعه نوینی در مبارزه با عقب ماندگی های اقتصادی، حقوقی، سیاسی و فرهنگی محسوب می شود. باشد که صبح دولتش برآمد!

قطعاً، رویکرد جدید، نیروهای کهنه اندیش و قدرتمداران سنت و انقیاد را برخواهد آشوبید؛ چرا که حالیا آب در خوابگاه مورچگان افتاده است. بی جهت نیست که اقتدارگرایان تمامیت خواه در ایران بر طبل توخالی ضدیت با مظاهر تمدن جدید می کوبند و پرچم فرو افتاده مارکسیست-لنینیست های ایرانی را در مبارزه با «امپریالیسم» بر سر هر معرکه خویش برمی افرازند.

این «تابو»ی بزرگ جمهوری اسلامی در ایران است که از فراگیری دموکراسی و از تحقق مضامین لیبرالیسم غربی، همانند جن از بسم الله، وحشت دارد. البته در دموکراسی های غربی، برخی کشورها مانند آلمان و فرانسه با مداخله نظامی آمریکا به منظور برانداختن رژیم صدام مخالفت ورزیدند؛ چرا که آنها اساساً استراتژی دموکراتیزه کردن منطقه را ناممکن می شمرند. از نقطه نظر آنها؛ مسلمانان عموماً و اعراب خصوصاً برای پذیرش دموکراسی و قواعد آن آمادگی ندارند. این قبیل مخالفت خوانی ها اما، با کسب موفقیت های تدریجی، دگرسان خواهد شد و راه برای تجدید نظرهای مساعدتر هموار خواهد گردید. فرانسه در طول حیات رژیم صدام حسین، یکی از متحدین پایدار آن بوده است. به دلیل حجم بالای معاملات بازرگانی و نظامی و نیز به دلیل بدهی های نجومی عراق به فرانسه، در جنگ دوم خلیج؛ یعنی در ائتلاف جهانی برای براندازی رژیم استبدادی در عراق، فرانسه در صف مقدم مخالفین جنگ قرار گرفت.

رژیم جمهوری اسلامی در قمار بزرگ خود، که به حیات و یا ممات آن بستگی دارد، وارد در بازی خیره سرانه ای با مراکز توسعه یا تمدن جدید شده است. ستیزه جویان اسلام باور، که در درون کشور حتی فاقد پشتیبانی عمومی اند، با پیشبرد دموکراسی در منطقه به مخالفت برخاسته اند و چشم عاقبت بین ندارند که بفهمند که با این چنین رویکردی هر آینه، تیشه به ریشه خود می زنند و گور خود عمیق تر حفر می کنند.

این درست است که: دموکراسی چیزی اعطائی و یا تزریقی نیست که به کالبد یک فرهنگ از بیرون تحمیل شود. همچنین این گزاره گزاف نیست که: بعضی فرهنگ ها دستیابی به دموکراسی را به سهولت بر نمی تابند. اما آنچه بیش از ایندو نظر، واجد اهمیت است این است که در دنیای مرتبط و به هم پیوسته شده امروز، افکار و عقاید به سرعت انتشار و انعکاس می یابند. در نظم جدید جهانی، مردمان در هر کجای جهان بیش از هر وقت دیگر به ضرورت استیفای حقوق مدنی و بشری خویش واقف اند. مهمتر آن که: در بطن جهانگرایی جدید، مراکز توسعه و قدرت نمی توانند مسأله ضرورت آزادی ها و فراگیری موازین حقوق بشر را برای دیگر جوامع، در اقصی نقاط جهان، انکار کنند و التزام به آن را به طاق نسیان بکوبند. صلابت استراتژی جدید نه در گرو نتیجه انتخابات اخیر ریاست جمهوری آمریکا است و نه در مظان تهدید از جانب متعصبین مذهبی در ایران و عراق.

کارنامه حکومت دینی ایران نشان می دهد که هیچ یک از جناح های گوناگون آن قادر به پیشبرد یک برنامه اصلاحات زیر ساختی و گردن نهادن برخواست مردم در تحقق دموکراسی و آزادی های مدنی نمی باشند. آنان حتی از عهده تعدیل حکومت؛ یعنی از تبدیل «ولایت مطلقه فقیه» به «ولایت مشروطه فقیه» برنیامدند. جنبش دوم خرداد ۶۶ بر آن نبود که لائیسیته را برتابد. این جنبش بر آن بود که به اولیای دین بفهماند که مصلحت نظام و دین در آن است که نهادها و مصادر دین در امور حکومت دینی مداخله نکنند. اصلاح طلبان حکومتی، بنابراین، دین باورانی لائیک نبودند. آنها می گفتند که حکومتی که خود دینی است، نباید زیر سلطه مجدد دستگاه دینی قرار گیرد.

مصلحین حکومتی مدعی بودند که رژیم جمهوری اسلامی از دستگاه دین منفک است. آنها در این راستا می گفتند که حکومت نهادی مجزا از دین است و اضافه می کردند: از آنجا که حکومت در قبضه کنترل اسلام باوران است و علاوه بر آن در شرایطی که قانون اساسی براساس شریعت و موازین اسلامی تدوین شده است، لذا حکومت خودبخود دین باور است و لامحاله دینی عمل خواهد کرد و دینی نیز باقی خواهد ماند. از نقطه

نظر آنها، حکومت با دستگاه دینی موازی عمل می کند و بنابراین نیازی به مداخله اولیای دین و نهاد دین در امور دولت و حکومت نیست.

اینک که راهبرد اصلاحات از بالا با انسداد مواجه شده است و اصلاح طلبان حکومتی حتی نتوانستند حکومت دینی را از دستگاه دین جدا سازند و یا حداقل از عهده تعدیل حکومت؛ یعنی از تبدیل ولایت مطلقه به ولایت مشروطه، برآیند، بر هر عقل سلیمی روشن شده است که تنها راه برای برچیدن نظام ولایت در ایران از طریق فشار مستقیم از پائین و به اشکال مختلف جنبش توده ای میسر است. قیام مردم علیه جباریت و سقوط آن از طریق نافرمانی عمومی و سرتاسری، تنها یکی از این اشکال را تشکیل می دهد.

امروز که تشت رسوائی اصلاح گرایان حکومتی از بام به زمین افتاده است، روندی جدید از آرایش نیروها در حال شکل گیری است. در این دگر گشت، مخالفان نظام در داخل خود را با مبارزان آزادی در خارج از کشور نزدیکتر احساس می کنند و فاصله ها تحت عناوین «داخل و خارج» و یا «خودی و غیر خودی» از میان برداشته می شود.

دفاع از منافع ملی و برقراری روابط مبتنی بر صلح و دوستی با تمام همسایگان و با سایر دول جهان، تنها در سایه منافع متقابل و حول تعهد نسبت به قواعد و مقررات بین المللی قابل تأمین است. امر رهائی از سلطه استبداد دینی، از لحاظ اصولی منوط به اقدام مستقیم مردم ایران است. ولی نباید فراموش کرد که در شرایط به هم پیوستگی بین المللی و در عصر جهانی شدن اقتصاد و سیاست، اقدامات مساعد نهادهای بین المللی و کشورهای حامی مردم سالاری در این رهگذر می تواند بس مؤثر واقع شود. بی گمان، یک ایران دمکراتیک، لائیک و از نظر اقتصادی موفق، قطعاً نقش مثبت تری در تعادل قوا در منطقه و در فرو کشاندن شعله اسلام سیاسی ایفا خواهد کرد. (ادامه دارد)